

مطلب دوازدهم

در تاریخ نبیل زرنندی راجع بایام رضوان چنین مسطور است

قوله ره چون سنه ثمانین که میعاد طلعت موعود بود نزدیک گردید جمال قدم وضع پیشین را

تغییر دادند و باب دیگری بر وجه گشودند هر یومی لوحی شور انگیز که در دیوار رابر قص میآورد

از قلم مبارک نازل گاهی از لوح اعز ابهای «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَلَهِيِّ» که با اسم حاجی میرزا

موسای جواهری صادر جواهر اسما و صفات ممتز و گاهی از لوح انور «حور عجب بافنده شیخ

و شاب مجذب وقتی از لوح «غلام الخلد حجابی و هوایات مبسوت و مات در روزی از غنا

تا مات» از باغ الهی، سلسله وجود مترتم و زمانی از الحان روح بخش «باز آویده جامی» مطلع

قدرت و جلال متأثر و گهی از آوای دلربایی «هدیه یا بشارت» مشارق جمال شیدا

ووالد از خرمیان سلطان ملکوت کل مست و مدبوس و دلهای عاشقان پر جوش و خروش
 و هر یک غاشیه چاکری بردوش با شهاک بعد از غروب آفتاب جمعی از اجاب در حجره ای
 شمعیهای کافوری افروخته بتلاوت این الواح بدیعه مشغول و بدون خورد و خواب چنان
 از عوالم روحانی بهره در میگردیدند که یکده خبر میشدند که خورشید نوا از قریب به دایره نصف النهار
 که گویا ابد در عالم ملک نبودند و جز ملکوت جمال قیوم لایزال در نظرشان امری مشهود نه همیشه
 در آن آیام اصحاب را با بیات طرب خیز شور انگیز مشغول و مفتون میفرمودند از هر سری نیز صدائی
 تازه و از هر سری ندائی پر جذب بطور میرسد بنده نیز چند غزل و قصیده نوشتم و مزید جلب و شور
 دوستان گشتم از جمله منظومه ای بود که عنوانش این است :

جمال بار ظا هر شد بزن بشکن بزن بشکن رخ دلدار ظا هر شد بزن بشکن بزن بشکن
 همان دلدار لاهوتی همان رخسار یا قوتی ز شرق نار ظا هر شد بزن بشکن بزن بشکن
 شبی از شهاک بلیله القدر از میمنتش قدر و منزلت عنایت شده در حجره ای بساط مهمانی خدام آستان
 منبسط و حضرت غصن الله الاعظم که سن مبارکش هجده ساله بود همانند ارخوان احسان و سر و آزار

آن چستان و اصحاب بغداد و کربلا از جمله جناب حاج سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند بیلان
 شایخون بعد از صرف مائده الطیف اصلی که شرعاً در حیوان از خمخانه بیان بدیع رحمن میان آمد با
 جذب و نعمات روحانی آن الواح صمدانی چنان تلاوت شد که حضار در بجز روح غوطه در و از عالم
 هستی بخیبر شدند تا تلاوت لوح « از باغ الهی » آغاز گردید و باب را از گذشته گشت و عوالم غیبی بروجه
 اعلیٰ شهود مشهود گشت همه غرق دریای شوق بودند و نوار از انوار اشتیاق و ذوق و چون باین
 بیانات رسیدند که میفرماید « مجد انرا دردی محتجبا نرا مگر شاهنشاهیام آمد » همه به سید محمد اصفهانی
 نگاه نمودند او هم محض نیش بر خاست و برقص و نوا حضار را خندان و بعضی را حیران نمود در آنجا
 باب حجره باز شد و جمال مشهور و طلعت نور با کلاب پاش بلور الله اکبر گوین و رود نموده فرمودند
 دیدم مجلس خوشی دارید آدم تا شمارا کلاب دم و لکن احدی از جای خود حرکت نکند و مجلس را بر هم
 نزنند دور گردیدند و هر یک را کلاب بنشیند خدا ماقظی فرمودند و اصحاب بعد از تشریف بردن مبارک
 با شور و وله باز مشغول تلاوت آیات الهیه گردیدند شبی بود که چشم امکان ندیده و بقلب عالم چنان
 انجمنی خطور ننموده قریب نیمه شب بود که آفتاب جهانتاب جمال و تاب ذره های خود را منجذب

و منقلب نمود آفتاب نه خواب در چشم مشتاقان بود و نه تاب در دل عاشقان تا طلوع آفتاب

همه ناطق بذكر و دل داده فکر حق بودند و این ذره چون آنجم روحانی را بی مثل دیدم و غایتی بی مانند

دانستم لذا تحریر ذکر می بر سبیل یادگار خواستم و اول این مناجات قلم اعلی را درج نمودم که از زبان

بنده بخوانند

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَجْرِيَتْ أَنْهَارُ قَدِيرِ أَحَدِيَّتِكَ

وَأَنْزَلْتَ مِنْ غَمَامٍ رَحْمَتِكَ فَيُوضَاكِ عِزًّا لِيَّتِكَ يَا مَنْ تَرَحَّمْ هَذَا السُّكِينِ

الَّذِي دَخَلَ فِي شَاطِئِي غِنَائِكَ وَهَذَا الذَّلِيلَ الَّذِي وَرَدَنِي شَرِبَعَتِي عِزِّكَ

وَهَذَا الضَّعِيفَ الَّذِي تَمَسَّكَ بِخَيْطِ قُوَّتِكَ وَهَذَا الْجَاهِلَ الَّذِي سَرَّعَ عَنِّي

كُلِّ الْجِهَاتِ حَتَّى دَخَلَ فِي مَدِينَةِ عِلْمِكَ إِذْ بِيَدِكَ جَبْرُوتُ الْأَمْرِ وَمَلَكُوتُ

الْمَخْلُوقِ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و بعد اشعاری که در همان صباح نورانی در کنار گل رازقی در برونی بیت مبارک ز بیت در ذکر آنمخض

اشاعره در این است

جانخش محفل بود اندر بساط جانان از شوق دل نشسته با یکدیگر محبتان
 آن شمع آتشین رخ در آن میانه روشن پر درنگان بگردش به هوش مست و حیران
 سلطان گل بگلشن برقع زرخ گشود سرگرم عشق بازی گردیده عند لیبان
 شمس افق برآمد در محفل اندر آمد الله اکبر آمد تکبیر وصل گویان
 سیمغ روح پرزد بر در غماش رزد مهر جمال سرزد هوس سایه شد گریزان
 در دست آن سمنبر ابرینگی معطر دریای عطر و عنبر موج گشته در آن
 از جود بیکرانش وز لطف بی بیانش آمد به بلبلانش آن گل گلاب ریزان
 بعد از چنین السی ای دل مهنوز هستی خاکت بسر کپستی ای کترک ز حیوان
 آن مصریان غلامی دیدند و کف بریدند شامی چنین تو دیدی قربان نگریش جان

روز پنجم سوال مطابق پنجم نوروز بدایت نیران هجران و فراق و حنین رجال و نساء بود که در لهای صفا

و کبار همه از خون مالا مال بود بعد از نهم روز سوم ذی قعدة مطابق باسی و دوام نوروز در جمال قدم از

یت اعظم قدم برود ما ماند و بهیکل نور را بساج تا رمزین فرمودند و در خصوص آن ساعت در سوره

فَمِ از قلم اعلیٰ این بیان اعلیٰ ناز شد ۛ لَمَّا طَلَعَ جَمَالَ الْقِدَمِ مِنْ بَيْتِ الْأَعْظَمِ عَجَلًا
 عَلَى الْأَشْيَاءِ بِكُلِّ الْأَمَمَاءِ ۛ در همین خروج از باب طفل رضیع جناب حاجی کمال الدین
 ز قافی که موسوم بعلی بود سر بقدم مبارک نهاد و باد و دست خود و امان مبارک گرفت و ناله آغاز
 نمود و نیک داشت جمال اسی قدم بیرون گذارند . حالت آن طفل حتی قلب مبارک را منقلب کرد
 و شیخ کل بلند شد و سبول سر شک از عیون جاری تا در جنب تکیه بکاش که مقتل حضرت سید اعیل
 بیچ بود قایق حاضر و همکل ظهور با خاصان و خدام سوار شدند و فرمودند: ای دوستان من این
 بغداد را با این حالت که می بینید ۛ حتی بعضی از اغیار در کوچه و بازار مانند ابر بهار اشک باریدند ۛ
 بدست شما سپردم و رفتم باید از افعال و اعمال شما این نار مجتبی که در قلوب مشتعل است از اشتغال
 بازماند و امریکه سبب خمودت باشد از شماها آشکار نشود و بعد از اظهار عنایت جمیع را مرخص فرمودند
 و وعده ملاقات دادند که دسته دسته شما را بیابغ نجیبیه احضار خواهم نمود و چون از شرط عبور فرمودند
 ندای الله اکبر بلند شد و هنگام اذان عصر بود که سلطان قدم بر رضوان اعظم قدم گذارند و آن وقت
 اول عبد رضوان محسوب گردید و خیمه مبارک با کمال عظمت در بجهت رضوان برپا و جمال اسی بر سر عطا

مستقر بر روز جمعی در آنحضرت اهل احضار شدند و اشخاصی که مجرد بودند شبها باذن مبارک مقیم رضوان
 و طائف کعبه جمال جانان میگشتند و علی الصبح آنها را که شب مشرف بودند مرخص میفرمودند و
 جمعی دیگر را احضار میکردند و هر روز صبح باغبانها گلهای زیادی از چهارخیابان میچیدند و در میان خیمه مبارک
 خرمین میفروند چنان خرمینی که اصحاب چون برای چای صبح در محضر مبارک می نشستند آن خرمین گل مانع از
 آن بود که یکدیگر را ببینند و بدست مبارک بجمع نفوسیکه بعد از چای مرخص میشدند گل عنایت شده برای
 اهل حرم و سایر اجاب عرب و عجم گل میفرستادند شب نم بنده در رضوان توقف نموده از نفوس بودیم
 که حول خیمه مبارک کشیک میکشیدیم قرب بسحر حال اسی از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلمانیکه بعضی
 اجاب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پر گل شب متاب میفرمودند و مرغآن
 بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند سرور و روان در تعنی بودند در وسط بک خیابان توقف نمودند
 و فرمودند ملاحظه کنید این بلبلها که محبت باین گلهما دارند از سر شب تا صبح از عشق نمیخوابند دائم در تعنی و
 سوز و گدازند پس چگونه بشود که عاشقان معنوی و شیدا نیان گل روی محبوب حقیقی در خواب
 باشند شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سر مبارک عبور می نمودم هیکل

قیوم را لاینام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آدوشد نفوس از بغداد آنی لسان قدم کت

وصامت نبود و در اظهار امر پرده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلی بودند که میفرماید «بِنُطْقِ بَنِي

كُلِّ شَلِيْبَانِي اَنَا اللهُ الْعَزِيْزُ الْمَحْبُوْبُ» انتهى

رساله

ایام تسعه

تالیف

عبدالحمید اشراق خاوری